



۲۰۱۶/۳/۱۵

احسان الله مایار

## جلا دادن گزارشات تاریخی

نوشته های با تدبیر و مستند جناب پوهاند محمدحسن کاکر زیر عنوان " اندر باب نوشته های بناغلو زمانی و سیستمی" را می توان در زمره دروس و آموزش در تأسیسات علمی میهن ما گنجانید. جامعه افغانی و خاصاً قشر جوان ما که در داخل حیطه جغرافیائی افغانستان مسؤلیت ساختار آینده زادگاه مارا به دوش دارد، بایست انتباهی که از مطالعه تاریخ کشور برایشان میسر می گردد، حتی الامکان مبری از کمبودی ها عمدی و غیر عمدی باشد.

من معتقدم هر انسانیکه از حداقل سواد بهره داشته باشد، می تواند روی منطق ساده درست و نادرست را از هم تفکیک کند، روی همین ضابطه بنده نیز در مورد هر آنچه مورد علاقه ام روی رسانه ها پدید آید همان مطلب را مطالعه نموده و هر آن متاعی ایکه در باره آن ربط داشته باشد و در ذهنم ثبت باشد نظر ناچیز خود را و یا بگویم اندوخته خود را خدمت خوانندگان و در قدم اول خدمت نویسنده آن به عرض می رسانم.

محترم پوهاند کاکر در بخش "استحکامات شهر کابل و استعفاى ناگهانی پادشاه" در صفحه 8 پاراگراف چهارم به استناد گزارشات در دو اثر مهم می نگارد: "... خودش (علیحضرت امیر امان الله خان) ساعت 9 صبح 14 جنوری 1929 به معیت محمودطرزی، غلام صدیق وزیر امور خارجه، محمد یعقوب وزیر دربار، و عبدالاحد(مایار) وزیر داخله، ذریعه موتر به صوب کندهار حرکت نمود. (فیض محمد، ص 21 و ستیوارت، ص 469)."

همچنان در صفحه 11 می خوانیم که:

"امیر جدید (حبیب الله کلکانی) در کابل بنابه ظلم های برادر خودش حمیدالله و والی کابل ملک محسن، با مخالفت های رو به رو شده بود در حالیکه آنها تبلیغ می کردند که امان الله از دائره اسلام خارج گردیده است. تا این دم وردگ ها چند حمله فوج امیر جدید را با موفقیت خنثی نموده بودند. وزیر داخله عبدالاحد (مایار وردگ) به پادشاه مشوره داد تا از راه وردگ رو به کابل پیش نماید ولی پادشاه بعد از اینکه تعدادی از لشکر کندهاری میدان جنگ را ترک و به طرف کندهار روانه شده بودند به مشوره یازنه اش محمدحسن، به صورت ناگهانی به تاریخ 23 ماه می به صوب کندهار عقب نشست. آنها حتی به وزیر داخله هم شک بردند که می خواست وی را (علیحضرت امیر امان الله خان) به این صورت در دام عساکر امیر حبیب الله باندازد. (ستیوارت ص 565)..."

محترم پوهاند م. حسن کاکر!

بنده از موقف محققین و مؤرخین در تفسیر رویداد های ماضی چنین توقع دارم تا در اقتباس از یک اثر برداشت شخص خود را از ناحیه دید انتقادی کنار نگذارد. نشر یک اثر ولو از هر کسی باشد امکان ندارد مبری از یک اشتباه و یا اشتباهات باشد و از این رو بایست محقق در اطراف توضیح یک رویداد، علی الخصوص که شخص نویسنده در همان زمان وقوع حوادث در محیط حضور نداشته باشد، بیشتر تحقیق نموده و اصل را از بین فرع و اشتباه بیرون بر آورده و با استناد روی اسناد و یا یک سند معتبر به خوانندگان عرضه کند. فکر می کنم اگر باری یک اشتباه تاریخی در یک اثر، بدون آنکه در اصلاح آن محقق اقدامی کند، تکرار آن در اقتباس همان موضوع خوانندگان را در بیراهه کشانیده تا سرحدیکه فرع مقام اصل را به خود احراز می نماید. از اینرو بنده در توضیح یک رویداد مهم از تاریخ افغانستان طوریکه خانم ستیوارت از آن گزارش داده از چند نگاه شک دارم.

در نوشته خانم ستیوارت صحبت از عبدالاحد (مایار وردگ) در میان آمده لذا نه تنها اینکه مرحوم عبدالاحد خان (مایار وردگ) پدر کلان اینجانب می باشد و علایق انسانی و خصوصی خانوادگی در میان است، بل حقیقت طوری دیگر نیست و بایست به کرسی نشانده شود و این نظر نادرست از صفحه تاریخ کشور حذف شود. در پهلوی اینکه می خواهم با استدلال اتهام خانم ستیوارت را رد کنم و یک رویداد تاریخی را در مدار واقعیت قرار دهم، همچنان در نظر دارم تا از یک شخصیت بزرگ خانواده خود دفاع نمایم.

خانم ستیوارت می نگارد: " وزیر داخله عبدالاحد (مایار وردگ) به پادشاه مشوره داد تا از راه وردگ رو به کابل پیش نماید ولی پادشاه بعد از اینکه تعدادی از لشکر کندهاری میدان جنگ را ترک و به طرف کندهار روانه شده بودند به مشوره یازنه اش محمدحسن، به صورت ناگهانی به تاریخ 23 ماه می به صوب کندهار عقب نشست. آنها حتی به وزیر داخله هم شک بردند که می خواست وی را (اعلیحضرت امیر امان الله خان) به این صورت در دام عساکر امیر حبیب الله باندازد. (ستیوارت ص 565)..."

در مورد چند سطر اول گفته خانم ستیوارت انتقادی نداشته، زیرا از پدرکلان مرحوم شنیده ام که به اعلیحضرت امیر امان الله خان همین پیشنهاد یورش به کابل را از طریق وردگ عرض کرده بود که متأسفانه نسبت به مشوره نادرست دوستان نزدیک به اعلیحضرت مورد قبول شان قرار نگرفت. لیک از این که حلقه نزدیک از خانواده امیر حتی به وزیر داخله شک بردند که امیر را در دام عساکر امیرحبیب الله باندازد، در هرگونه شرایط در چوکات منطق با دلایل ذیل قابل پذیرش نمی باشد.

اول اینکه برادر ارشد مرحوم عبدالاحد خان، مرحوم عبدالله خان وردگ با اعضای مکمل خانواده شان در شیخ آباد وردگ علیه قوای سقوای می جنگیدند، طوریکه در اثر مرحوم عزیزالدین پوپلزائی زیر عنوان " بحران ونجات" در صفحه 115 اثرش زیر عنوان حادثه وردگ میخوانیم:

"- بعد از گذشتن چند روز از سقوط کابل، اراکین سقو امری صادر می کنند که خانه عبدالاحد خان وردگ که در شیخ آباد وردگ است ضبط شود ( پدرکلانم با پسر دومی وی مامایم عبدالقیوم خان در معیت اعلیحضرت امان الله خان و در خط مقدم جنگ بودند.م) و امر نامه این ضبط به دست یکنفر از منصبدارن سقو که با خود 31 نفر سوار برده بود داده می شود. چون اینها به دوآب رسیدند پسر عبدالاحد خان (عبدالرحیم خان، پسر ارشد وی. م.) با یک عده ملازمان خود راه را گرفته بالایشان فیر می کنند، این مقاومت و حمله تا عصر دوام گرفته و در نتیجه یک نفر از سقوای ها مجروح و بقیه مجبور به رجعت می شوند.

رسیدن این خبر به سقو موجب غضب وی شده و به فکر ترتیب یک حمله می شود اما چون قضیه مشرقی و خطر حمله علی احمد خان مدنظر بود مجبور شده ترتیب حمله وردگ را برای وقت فارغ شدن تعطیل می دهد. اواسط ماه رمضان:

مجردیکه سقو از طرف علی احمدخان فارغ می شود یک قوه خیلی مکمل عسکری که از عسکر تربیه یافته سابق و نیز اراکین مخصوص خودش حتی رساله شاهی خود را در آن مفرزه منضم ساخته با توپ و جبه خانه و خزانه کافی به طرف وردگ فرستاد و طبعاً سقو در این خود نه تنها تابع ساختن وردگ را مراد داشت بلکه ضمناً زیر حکم آوردن راه قندهار آرزوی مهمتر او بود، زیرا در کابل مخصوصاً در آخر ها خبر تهیه شدن یک قوت در قندهار به خیلی شدت و حرارت منتشر بود. از این رو سقو بچه تا که می توانست در تعبیه و تقویت این مفرزه صرف مجهود نمود. اما وردگی ها که بیشتر از تاریخ همان حادثه اول جرگه های خود را منعقد ساخته ترتیبات مدافعه را سنجیده بودند تا این تاریخ گویا آماده شده و بیشتر در منطقه های لازم پهره معین ساخته اقوام مسعود و وزیر ی های مهاجر ساکنین آن علاقه نیز با وردگی ها اتفاق تام نموده و همه دست یک حاضر و آماده بودند، که این جماعه های آماده و حاضر جنگ را عبدالله خان کرنیل که به ( لالا کرنیل.م) شهرت دارند خرچ و مصرف می دادند."

دوم در اینجا میخواهم در باره مطلبی که در بالا تذکر یافته از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" اثر میر غلام محمد غبار چاپ دوم (پیام مهاجر) ایران - قم اسد 1359 اضافه نمایم: در صفحه 829 این اثر زیر عنوان "در وردگ" می خوانیم که:

" اما مردم وردگ از ابتداء حکومت بچه سقا را نه پذیرفتند و حاکم او را رد کردند. بچه سقا به سقیات قوی پرداخت و مردم وردگ به قیادت کریم خان مشهور وردگی و عبدالله خان کرنیل ماهیار ( پدرکلان پدری بنده.م) در نواحی دشت توپ با قشون رزم کردند و با گرفتن هفتصد نفر اسیر و زخمی و کشته، آنها را عقب زدند... و در صفحه 833 همان اثر می نگارد: "... در 29 حمل سردار محمد امین خان و خواجه هدایت الله خان (رئیس و معاون تنظیمیه هزاره جات) با دوهزار مرد مسلح هزاره به اردوی شاه پیوست. اما محمد یعقوب خان وزیر دربار طوری نمود که رهبران هزاره نتوانستند شخص شانرا ملاقات نمایند در حالیکه آنها بسیار آرزومند عرض ارادت بودند. از افسران تحصیل کرده در معیت شاه دو نفر غلام سرورخان و عبدالاحد خان (پدر کلان مادری بنده.م) به شاه پیشنهاد کردند غزنی را در محاصره گذاشته سر راست به کابل حمله کند زیرا مردم وردگ و میدان و هزاره همه در معیت شاه به کابل می ریزند، و بچه سقا محکوم قطعی به شکست می گردد. اما مشاورین مغرض و ملکی شاه که باطناً طالب انقراض دولت شاه بودند، نگذاشتند و شاه را در جنگ غزنی معطل نگهداشتند..."

با ارائه دو سند از دو اثر جداگانه به اثبات رسانیده شد که خانواده مرحوم عبدالاحد خان تحت اداره برادر ارشدش در جبهه وردگ علیه بچه سقا می جنگید، و من حیث دشمن رژیم دزدان شناخته شده بود، از اینرو کدام انسان با عقل سالم پذیرفته می تواند که مرحوم عبدالاحدخان پادشاهی را که به وی علاقه داشت و در کابینه وی به وطنش خدمت می کرد، نا مردانه به دشمن مشترک شان بسپارد و در عین حال خود و خانواده خود را به دست دشمن تسلیم کند؟

زمانیکه اعلیحضرت تصمیم می گیرد افغانستان را طور دایمی ترک کند از عبدالاحد خان، که هیچگونه قرابت خانوادگی با وی نداشت، دعوت می کند تا به همراهی وی به هند سفر کند. وزیر داخله تا آخرین روز حرکت اعلیحضرت با کشتی به اروپا در هتل تاج در بمبئی در حلقه مشاورین و دوستان وی با احترام کامل زندگی می کند و بعد از حرکت امیرامان الله خان - عبدالاحدخان با متباقی اعضای فراری خانواده خود در سبزوار ایران می پیوندد.

سؤال ساده ای در اینجا خلق شده می تواند اگر اعلیحضرت امیرامان الله خان به گفته خانم ستیوارت که در ص 565 اثرش ادعا میکند: "آنها حتی به وزیر داخله هم شک بردند که می خواست وی را (اعلیحضرت امیرامان الله خان) به این صورت در دام عساکر امیر حبیب الله باندازد". باور می داشت چرا خود را زودتر از چنگ و جنجال این شخص رها نمی کرد تا اینکه حضور وی را تا آخرین لحظه اقامت شان در هند تحمل کند.

حقیقت این است طوریکه بنده از بزرگان خانواده ام از رویداد های جنگ علیه بچه سقاو بارها شنیده ام که نتیجه آن را می توان در فرارسیدن جمله ذیل از نوشته مرحوم غبار که می گوید: "اما مشاورین مغرض و ملکی شاه که باطناً طالب انقراض دولت شاه بودند، نگذاشتند و شاه را در جنگ غزنی معطل نگهداشتند..." خلاصه کرد.

فاعتبرو یا اولی الابصار



